

محمد رضا امین زاده

## شناخت قرآن

قسمت اول

راه به حقیقت قرآن

شناخت کامل و تام معلول و اثر، در گرو شناخت علت و مؤثر است، شناخت اثر جدای از شناخت مؤثر، شناختی ناقص خواهد بود، هر فعلی را در رابطه با فاعل آن باید بررسی کرد و نیز هر کلامی را در رابطه با گوینده آن کلام باید شرح و تفسیر نمود، کلام یک حکیم برجسته با سخن عامی، تفاوت بسیاری دارد، حکیم با توجه به همه جوانب و شرایط و موانع و از روی علم و عقل سخن می‌گوید و عامی معمولاً نسنجیده و در نهایت از روی احساس و خیال و هوی مطلبی را بیان می‌کند، لذا به عمق معنای کلام حکیم وقتی می‌توان پی برد که به احساس و اندیشه و هدف و روح بلند او پی برده باشیم و هر قدر که او را بهتر بشناسیم به معنا و عمق کلامش آشناتر می‌شویم.

اندازه شناخت معلول بستگی به اندازه شناخت علت دارد، کمی دانش، معمولاً نشان دهنده کم‌مایگی معنای کلام شخص است و زیادی دانش و حکمت، دلالت بر

پرمعنا بودن کلام می‌کند. کسی که حکیم را نمی‌شناسد چه بسا ممکن است از کنار سخنان او بی‌توجه بگذرد برعکس فردی که صاحب کلام را می‌شناسد و به عظمت وجودی او آگاهی دارد و او را صاحب حکمت می‌داند، نه تنها به هر حرف بلکه به هر نقطه‌ای از کلام او توجه دارد و به سمت آن کلام حرکت می‌کند و با تمام وجود، ناطق به آن می‌شود.

قرآن، کلام حکیمی است که در حکمت او محدودیتی نیست، سخنی است که از بی‌نهایت سرچشمه گرفته است، کلام خدا را با توجه به وجود و علم او باید معنا و تفسیر کرد، البته به ذات علم الهی و وجود خدا نمی‌توان پی برد و لذا به گنه معنا و عمق کلام او نمی‌توان آگاه شد، هر کس به قدر ظرفیت عرفانی خویش می‌تواند از آن جرعه‌ای بنوشد، مقصود از شناخت موردنظر، شناخت حصولی نیست بلکه شناخت شهودی حقایق قرآن است.

شناخت حصولی قرآن اگر چه آسان نیست اما اینطور هم نیست که بدون شناخت گوینده آن، نتوان معنایش را درک کرد، زیرا شناخت حصولی قرآن در اثر تفکر و تعمق حاصل می‌شود هر چند شناخت شهودی الله در بین نباشد بلکه با شناخت حصولی قرآن می‌توان شناخت حصولی به خدای متعال حاصل کرد، البته شناخت حصولی زمینه ساز شناخت حضوری است، انسان در شناخت غیر خود ابتداء به شناخت حصولی راه می‌یابد و سپس به شناخت شهودی می‌رسد.

معرفتی که به واسطه تفکر در الفاظ و ادبیات و فصاحت و بلاغت و سنجش عام و خاص و مطلق و مقید حاصل می‌شود معرفتی حصولی است، فهمیدنی است دور از یافتن و دیدن، ولی معرفتی که بدون واسطه در اثر ارتباط با مبدأ غیب و حضور عندالله یافت می‌شود، معرفتی شهودی است، انسان از آنجا که ابتداء با محسوسات در ارتباط است شناخت او در محدوده حواس و تفکر در آن چیزی است که با حواس کشف کرده است، به تدریج با گذشتن از مزر حواس و مآذیت به شناخت حضوری راه پیدا می‌کند.

راه شناخت حضوری با معرفت حصولی تفاوت دارد، ابزار شناخت در معرفت حصولی حواس پنجگانه و ذهن و... می‌باشد این ابزار وابسته به جسم و اعضاء بدن است. اسباب مادی هر چند قوی‌تر باشند ادراکات حواس بیشتر و در مرتبه عالی‌تر خواهد بود و با ضعف این ابزار، ادراکات حسی رو به ضعف می‌رود تا آنجا که در اثر یک حادثه یا پیری بطور کلی فراموش شده و یا از بین می‌رود، لذا حدوث و بقاء این گونه شناخت در محدوده همین دنیا است و با رفتن از این دنیا بلکه با از دست دادن سببی از اسباب، ادراکات حسی و معلومات با لذات محومی‌گردند، جهتش آن است که بقاء

معلول در گرو بقاء علت است و با محو علت یا جزء العلة (در صورتی که جزء العله در مرحله بقاء باشد) معلول محو می‌گردد.

حواس و ذهن در ارتباط با اشیاء مادی، علت برای ادراکات حسی قرار می‌گیرند، حواس در رابطه با حدوث ادراک است و ذهن در رابطه با بقاء آن. با از دست دادن حواس، ادراکی حاصل نخواهد شد و با گنجد شدن ذهن، ادراکات حاصل شده کم‌رنگ خواهند گشت و دیگر این که علل مادی بعد از مرگ باقی نمی‌مانند، بنابراین با محو علت، معلول نیز از بین خواهد رفت.

اما وسیله شناخت حضوری ابزار مادی نیست، راه آن، رابطه دل و عقل با عالم ملکوت می‌باشد، امور غیرمادی تناسب و سنخیتی با عالم ماده ندارند و لذا یافتن آنها را از راه ابزار مادی یا علتی که ابزار مادی جزء آن باشد غیر ممکن است، در شناخت حضوری واسطه نیست چون اگر واسطه باشد حضور نیست زیرا حضور شهود است و شهود، یافتن و دیدن است آنگاه که حجابها و موانع مرتفع می‌گردند و چشم دل به سوی ملکوت و سماء قرب گشوده می‌شود، شهود و حضور تحقق می‌یابد.

حقیقت قرآن وقتی برای انسان آشکار می‌شود که چنین چشمی در او به فعلیت برسد، این چشم مقام نورانی قرآن را شهود خواهد کرد و حقایق آن را خواهد یافت. آنچه مفسرین از آن سخن می‌گویند و در تفاسیر آمده است، ظواهری است که به قلم و بیان آمده است، آنها به ندرت از بطن اول یا برخی از لطائف (بعضی از آیات) سخن گفته‌اند در صورتی که قرآن هفتاد بطن دارد و این هفتاد، عددی نیست بلکه مراد بیان کثرت است. آیا به این بطن چگونه می‌توان راه یافت؟ تا چشم دل باز نشود این بطن کشف نمی‌گردد و اگر هم برای شخصی کشف گردد، الفاظ قابلیت بیان، و مستمعین به شهود نرسیده، طاقت شنوایی آن را ندارند و بدین جهت ما ابتداء مأموریم به ظواهر عمل کنیم تا زمینه ورود به باطن و درک آن آماده شود زیرا که ظواهر قرآن هم نور است و به قلب روشنایی می‌بخشد و این روشنایی زمینه را برای دومین قدم آماده می‌کند.

شناخت ظواهر قرآن از طریق تعلیم و تعلم و تفکر در الفاظ و جمله‌ها حاصل می‌شود، در صورتی که شناخت شهودی، معلول عمل به ظواهر است. عمل موجب می‌گردد که انسان به خدا نزدیکتر شود و به او آشناتر گردد، قرب شهودی و آشنایی دل با او روحانیتی را در باطن (قلب و عقل) انسان ایجاد می‌کند که سبب درک حقایق می‌شود و هر اندازه که این روحانیت و نورانیت بیشتر گردد، شخص بیشتر خود را در محضر حق می‌بیند و قابلیت عالی تری را جهت مشمول فیض خاص خدا شدن پیدا می‌کند و طبق قاعده مذکور، درک حقیقت قرآن، با درک شهودی محضر الله ظهور و تحقق می‌یابد. این

چنین معرفتی، با خروج انسان از این جهان زائل شدنی نیست زیرا محدود به عالم ماده نمی‌شود و فوق این عالم است و در برزخ و قیامت نیز باقی است.

### حقیقت قرآن نور است

حقیقت قرآن نور است و حقیقت نور این است که در ذاتش ظاهر است و نیازمند به مظهر نیست بلکه مظهر غیر می‌باشد.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا.<sup>۱</sup>

برای شما نوری آشکار فرو فرستادیم.

نوری که فضای قلب را روشن می‌کند و ظلمت جهل را از آن محومی سازد، آنگاه که قلب به نور قرآن منور شود روزنه‌ای از عالم غیب به سوی انسان بازمی‌گردد و انسان به جهان کشف و شهود راه می‌یابد. در واقع اینطور نیست که در قرآن چیز مجهولی وجود داشته باشد و انسان بخواهد آن را واضح سازد این انسان است که پرده مادیت، قلب او را احاطه کرده و چشم دلش را نابینا ساخته است و آنگاه که به واسطه اعمال صالح و عدم تعلق به جهان مادی، حجاب طبیعت را برمی‌دارد، بصیرت پیدا می‌کند و به مشاهده حقایق ناثل می‌گردد، مانند کسی که چشمهایش را روی هم گذاشته و خوابیده و پس از ساعاتی بیدار می‌شود و چشمها را بازمی‌کند و آنچه را که در مقابلش هست می‌بیند، تفکر در الفاظ و کلمات و جملات قرآن و کشف معانی آن نیز برداشتن پرده از روی ظلمت و جهل خودمان است نه پرده برداشتن از مجهولات قرآن، زیرا کتابی که خود نور است مطالب آن نور است، پنهان و مجهول نیست تا با اندیشه‌های ناقص ما بخواهد معلوم گردد، قرآن نسخه‌ای است برای رفع مرض جهل و ظلمت در اندیشه و قلب، بنابراین چگونه می‌توان گفت حقایق قرآن مجهول است. علی (علیه السلام) فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْظِ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَسَيِّئَةُ الْأَمِينُ  
وَفِيهِ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَتَبَايَعُ الْعِلْمِ وَمَا لِلْقَلْبِ جَلَاءَ غَيْرُهُ<sup>۲</sup>

خدای سبحان مردم را آن‌سان که با این قرآن موعظه فرموده با هیچ چیز دیگر موعظه نفرموده است زیرا قرآن ریسمان محکم خدا و وسیله اطمینان بخش اوست و در آن خرمی و شادابی دل و سرچشمه‌های علم است و هیچ چیز دیگر مانند آن، دل را از زنگار (عصیان) صیقل نمی‌دهد.  
و نیز فرمود:

۱ - سوره نساء/ ۱۷۴.

۲ - نهج البلاغه خطبه ۱۷۵.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُلْطَفُ أَصَابِيحُهُ وَسِرَاجًا لَا يُخْبُوا تَوْقُدُهُ وَيَتَخَرَّ لَا يُدْرِكُهُ  
فَعَرَّةٌ وَمِنْهَا جَا لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ وَشِعَاعًا لَا يُظْلَمُ ضَوْؤُهُ.. ۳

سپس قرآن را برای او فرو فرستاد و آن نوری است که شعاع آن هرگز خاموش نمی‌شود و چراغی است که شعله آن به افول نمی‌گراید، دریایی است که عمق آن برای کسی قابل درک نیست و راهی است که رهرو خود را به گمراهی نمی‌کشانند و پرتوی است که درخشش آن به تیرگی نمی‌انجامد.

گوینده این کلام دارای علمی نامتناهی و حکمتی نامحدود می‌باشد، و لذا کلامش دارای معانی نامتناهی است، معانی نورانی که هیچ کس قادر به درک نهایت آن نیست، آثانی که درک حقایق قرآن را از راه تفکر می‌جویند بدون آن که بدان عمل نمایند و قلب خویش را بدان صیقل دهند و نورانیت آن را با تمام وجود درک کنند، راهی اشتباه می‌روند، تفکر در الفاظ، ما را به ظواهر قرآن راهنمایی می‌کند ولی به مقام نورانیت قرآن نمی‌رساند اگر چه ظاهرش نیز نور است، پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (علیه السلام) به اسرار و حقایق قرآن آشنایند و برخی از آنها را به خواص اصحابشان می‌آموختند و آنها را از اظهار این حقائق در میان عوام مردم و دانشمندان بدون عمل و مقدّسان نفهم نهی می‌کردند، اما آنچه را برای عموم، خاصان از جامعه (علماء) بیان می‌داشتند تفسیری از ظاهر آیات بود.

با توجه به این که قرآن نوری در میان ما است، چه چیز مانع از شناخت آن شده است؟ چرا قرآن میان ما متروک مانده است؟ چه شده است که علماء ما آن ارج و ارزشی را که برای مسائل فقهی قائل هستند و ماهها و سالها عمرشان را صرف بحث در آنها می‌کنند و اقوال گذشتگان را با آب و تاب تمام نقل می‌نمایند و در اطرافش به نقض و ابرام می‌پردازند، ولی یک صدم آن را به بحث از آیات پرفروغ قرآن صرف نکرده و حاضر نیستند حداقل ظواهر آن را برای محصلین دینی تفسیر کنند تا پس از گذشت چند سال محصل علوم دینی لااقل از قدرت تفسیر ساده آن برخوردار باشد. و با هزار آه و سوز باید بگوییم چه شده است که یادگیری مسائلی چون مسائل نجاسات، سواد و فضل به حساب می‌آید ولی چه بسا علم به آیات قرآن و تفسیر آن و نوشتن تفسیر چیزی به حساب نمی‌آید و آن را خاص کسانی می‌دانند که از علم اصول و دانستن مقدمه واجب بی بهره‌اند و این جو نامطلوب موجب گشته است که معارف قرآن در حوزه‌ها افول کند و آقایان روحانیین که سالیان دراز در حوزه تحصیل می‌کنند بهره کمی از آن داشته باشند و

تنها به یادگیری مسائل اصولی و فقهی اکتفاء کنند آن هم فقهی که محدود به طهارت، صلاة و خمس و زکات می شود ولی از بقیه مباحث مورد نیاز و ضروری نظام اسلامی مانند جهاد، قضاء، امر به معروف و نهی از منکر بحثی به میان نمی آید یا کمتر افرادی متکفل اینگونه بحثها می شوند و همین باعث شده که فقط تعدادی قلیل از روحانیین پاسخگوی مسائل و معارف قرآنی باشند، لازم نیست بیست هزار طلبه و محصل دینی مجتهد در فقه باشند لاقلاً گروهی نیز مجتهد در تفسیر قرآن بشوند و آن کس که مجتهد در فقه است به آن اکتفاء نکند به قرآن نیز روی آورد و از آیات عرفانی و اخلاقی آن بهره معنوی ببرد. تا خدای نکرده مغرور به این نشود که قدرت پیدا کرده تا روایات متعارض در ابواب مختلف فقه را چگونه حلّ و فصل کند. خوب است به خود آیم و از این فرهنگ تک بعدی نجات پیدا کنیم و به آموختن قرآن روی آوریم تا سینه ها مالا مال از اخلاق فاضله شده و از حقد و حسد و... شفا پیدا کند. علی (علیه السلام) فرمودند:

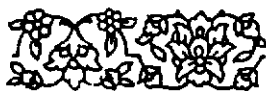
فَعَلِمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ.<sup>۱</sup>

قرآن را یاد بگیرید که دلهای شما را خرمی می بخشد و از نور آن شفا بگیرید که قرآن شفا دهنده سینه هاست.

آشنایی با الفاظ قرآن و دقت در ادبیات و فصاحت و بلاغت آن کافی نیست، باید طلب شفا از نور قرآن کرد، چه بسیارند کسانی که کلمات و جمله ها را خوب تجزیه و ترکیب کرده و آن را درست معنا می کنند ولی دارای قلبهایی پر از گناه و زین هستند شفاء را باید از نور قرآن جست که جز با تقرب به خدایمی توان بدان شهود حاصل کرد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ...<sup>۲</sup>

ای مردم از طرف خدایتان موعظه و پندی آمد که شفا دهنده امراض است که در سینه های شماست.



۱ - غرر الحکم ص ۳۵۳.

۲ - یونس/۵۷.